

حاکم به عنوان عالیترین مرجع دولتی در ایالت، حق نظارت عمومی بر سازمانهای اداری و قضایی حوزه حکومتی خود را نیز داشت. در یک فرمان انتصاب مربوط به سال ۹۶۴ (۷-۱۰۵۶) که ضمن آن شاهزاده

اختیارات قضایی حکام
در دوره صفویه

سلطان ابراهیم میرزا به سمت حاکم مشهد و ناظر آستان قدس منصوب می شود، بر او یادآوری می کنند که: «... در تحقیق و تفتیش حال هر کس از اسرا و حکام و تیولداران و داروغگان و عمال و کلانتران و کدخدایان اهتمام نموده در منع و نهی ایشان از اعمال ناصواب مساهله و اهمال ننماید. حاکم با سازمانهای مورد بحث همان رفتاری را داشت که شاه با حاکم. در برابر هر تصمیم یا تدبیر کارمندان، چه قضایی چه اداری، می شد به حاکم شکایت کرد و تجدید نظر خواست. شاردن ذکر می کند که چه جور اهالی یک ناحیه نزدیک شیراز از طرز رفتار میرآب باشی به حاکم شیراز شکایت بردند، حاکم بخصوص مسئول اعمال و اقدامات راهداران بود. اسکندر منشی مخصوصاً برقرار نگاه داشتن نظم را در مملکت و همچنین اسن لگا داشتن راههای ارتباطی را از اهم وظایف دولت می شمارد. به همین دلیل در فرمانهای انتصاب حکام، مخصوصاً نظارت راهها و جادهها را به آنها یادآوری و گوشزد می کردند. در اواخر دوره شاه طهماسب اول متوفی در ۹۸۴، امنیت راهها تا بدان حد بود که شاه اسماعیل دوم توانست قندهار، هرات و مشهد را بدون حاکم نگه دارد. پس از اغتشاشهای دوره شاه محمد، باردیگر شاه عباس نظم را در مملکت برقرار ساخت و مقرر گردید که حکام و تمام کسانی که حفظ جادهها به عهده آنها بود، در سوار سرت و غارت به دنبال مال مسروقه بگردند و آن را مسترد دارند در غیر این صورت باید ارزش اسواال مسروقه را بپردازند. ظاهراً در دوره شاه صفی، دیگر چندان پایبند رعایت این دستور نبودند. شاردن می نویسد این قانون در زمان شاه سلیمان هم وجود داشت، اما حکام به بهانه های مختلف از اجرای آن سر باز می زدند.»^۱

وظایف قضایی حاکم با تکلیفی که تا به حال وصف کردیم، ارتباط نزدیک داشت. وی در سواردی که صلاحیت محاکم کوچکتر برای رسیدگی کافی نبود، خود شخصاً در محاکمات دخالت می کرد. در فرمانهای انتصاب اغلب می بینیم که به حاکم اخطار شده است که «در اعانت مظلومین و سلبوفین و دفع شر ظلمه و متغلبین، طریقه نصف و عدالت از دست ندهد.»

همچنین دعاوی حقوقی نیز که رسیدگی به آنها واقعاً در صلاحیت فقها و روحانیون بود، در حضور حاکم طرح می شد، در این موارد یا مستقیماً نزد حاکم طرح دعوا می کردند، یا در مرحله دوم، پس از آن که این دعوی بدو در محکمه شرع طرح گردیده بود.

قضات در اداره حکومت صفویه سهم درجه دومی داشتند، از یکی از مآخذ معاصران چنین برمی آید که: «قاضیان باعث عقد و طلاق اند و میراث را قسمت کنند. قباله خرید و فروخت به مهر و رقم ایشان است.» در منازعات و بخصوص در اختلافات ملکی، اغلب به یک محکمه عالیتر روحانی مسلماً به شیخ الاسلام رجوع می کردند. آنان که مسلمان نبودند، رجوع به حاکم را ترجیح می دادند و اصولاً دعاوی علیه به حکاران به عملت طول مدت محاکمه

در محاکم شرعی بیشتر در حضور حاکم طرح می‌شد و طبق عرف حل و فصل می‌گردید. با وجود این، طبق گفته شاردن هیچگاه بین حاکم شرعی و غیرشرعی بر سر موضوع صلاحیت، اختلافی رخ نمی‌داد. محاکم شرعی هرگز جسارت این را نمی‌کردند که حکمی بنوای آنچه دستگاه حکومتی مطلوب می‌دانست صادر کنند. زیرا آنها برای اجرای حکم خود ناگزیر می‌بایست انتظار مساعدت از قوانین غیرروحانی و غیرشرعی را داشته باشند.

در امور جنایی که محاکم شرعی معمولاً دخالتی نداشتند، حاکم بهترین مرجع قضایی ایالت به‌شمار می‌رفت. به تبعیت از منابع معتبر می‌توان گفت که حق محاکمه برای بعضی دعاوی جزایی در تمام مملکت منحصر به تشکیلات قضایی دربار بود و بس. شاردن می‌گوید تنها شاه بود که می‌توانست مجازات اعدام را برای کسی مقرر دارد. هرگاه دیوان‌بیزی دربار یا تشکیلات قضایی ایالات کسی را مستحق مجازات اعدام می‌یافتند، مطلب را به عرض شاه می‌رسانیدند و وی بود که درباره سرگ و زندگی خیانتکار تصمیم مقتضی می‌گرفت. از طریق سفرنامه کمپفر درمی‌یابیم که دیوان‌بیزی موظف بود که «مرتکبین نهب و غارت و جنایت را نه تنها در پایتخت، بلکه در سراسر مملکت به مجازات برساند. در حضور وی بخصوص چهار مورد زیر از جنایات مورد رسیدگی قرار می‌گرفت، ضرب و جرح، کور کردن، تجاوز به ناموس و قتل نفس. در تذکرة الملوك نیز مذکور است که دیوان‌بیزی این چهار جنایت یا «احداث اربعه» را محکوم می‌کرد و از «محال بعیده» شکایت‌هایی در این مورد به وی می‌رسید. و در منابع دیگر حق رسیدگی به چهار جنایت مذکور را مختص حکام می‌دانند.

با این که سلاطین صفوی عملاً به اجرای اصول و فروع مذهبی پایبند نبودند، به قصد عوام‌فریبی گهگاه فرامینی صادر می‌کردند. شاه طهماسب اول به سال ۹۷۷ ضمن فرمان انتصاب یکی از حکمرانان می‌نویسد:

«چون به فر دولت قاهره در تمامی ممالک محروسه ابواب فجور و بناهی و فسق و ملامی مسدود است، در آن باب نیز کامیابی غایت تدین به‌جا آورد و اگر عیاذاً بالله منها در آن مملکت کس مرتکب امور منهیة غیرمشروع شود، او را به نوعی سزا و جزا دهند که دیگران را موجب عبرت و تنبیه گردد...»

در فرمان انتصاب حاکم و به قولی داروغه اردبیل در زمان شاه طهماسب اول، به مردم چنین اخطار می‌شود:

«... هر قضیه که در آن محال واقع شود به رفعت پناه موسی‌الیه رفع نمایند. که به قانون عدالت و راستی به فیصل رسانند. و همچنین است تصدی آن شریعت دستگاه را لوازم نهی منکرات و نامشروعات و منع و زجر مرتکبان امور مذکوره و اخراج جمعی که اقامت ایشان در آن آستانه متبرکه و بلده طیبه سوجب قباحت و ماده اباحت شود ممکن دانند...»

تصدی مشاغل کثیره توسط یک نفر در اردبیل به کرات دیده شده است.

در ابتدای حکومت صفویه، حکام در املاک و اراضی موقوفه کمابیش دخالت می‌کردند و به نظریات مرجع روحانی «صدر» عنایتی نداشتند. بطوری که از حبیب‌السیر بررسی‌آید، حاکم

خراسان در زمان شاه اسماعیل اول آنطور که شاه امر کرده بود با صد ایالت خراسان همکاری نمی کرد و عواید موقوفات را شخصاً حیف و میل می نمود. به همین مناسبت از طرف شاه فرمانی صادر می شود که حاکم باید «... در تمام مواردی که به اراضی، مالیات و امور دیوانی و موقوفات ایالات مربوط می شود با موافقت صدر رای بدهد...»^۱

بطوری که از بعضی فرامین برمی آید، کلمه «صدر» با «شیخ الاسلام» مفهوم واحدی داشته اند. در دوره شاه طهماسب اول مرجع روحانی بغداد «قاضی القضاة» نامیده می شد. حکمرانان برای رتق و فتق امور دیوانی، گاه وزرایی برای خود انتخاب می کردند. به حکایت حبیب السیر در دوره شاه اسماعیل اول «منصب وزارت... و ضبط اموال دیوانی ممالک خراسان به شیخ مجدالدین محمد کرمانی... تعلق گرفت.» ولی حاکم خراسان پس از دو سال به شکایت این و آن او را عزل کرد و دیگری را به جای او گذاشت. ولی او نیز پس از چندی بدون دلیل به قتل رسید. ولی وزرایی که از طرف حکومت مرکزی منصوب می شدند، موقعیت بهتری داشتند. و دربار همواره می کوشید که حق برگزیدن وزراء از آن حکومت مرکزی باشد. مطابق اطلاعات شاردن که اوضاع و احوال نیمه دوم قرن هفدهم میلادی (قرن ۱۱ هجری) را بازگو می کند. یکی از حکام و فرمانروایان بالنسبه خوش نام، گنجعلی خان است. این مرد پرکار که مورد اعتماد کامل شاه عباس بود، «در اول سنه هزار و پنجاه و گواشیر که دارالملک کرمان است وارد گردیده رعیت و سپاهی را بنواخت، بلاد را منظم، عباد را به خدمت و دادن مال ملتزم کرد. در گواشیر بنای ابنیه عالیه گذاشت، طرح میدان و کاروانسرا و بازار و حمام و چهارسوق را گذاشته به مرور به اتمام رسانید. بیشتر بنای عالی این شهر که دارالملک کرمان است، از آن مرحوم است. از آن جمله آب انباری که او ساخته... در اغلب بلوکات نیز آثار خیر از او هست، از رقبات قنوت که احداث کرد. هنوز چند رقبه معمور است...»^۲ برخلاف گنجعلی خان، میرزای عالمیان مأموری متجاوز و بدفرجام بود.

حکمران سیه روز: شاه عباس حکومت گیلان را به میرزای عالمیان سپرد، او در هنگام مرگ قسمت اعظم دارایی خود را به شاه عباس داد. مع ذلک شاه از وی راضی نبود. نویسنده قدیخ گیلان از قول او می نویسد: «... هیهات، هیهات چندین سال وزارت کردم و چندین خانه را غارت نمودم و دلها را به درد آوردم که یک دل (یعنی دل شاه عباس) را از خود راضی کنم آنهم مقدور و میسر نشد.»^۳

مقاله ولی سلطان در کاشان: ولی سلطان که یکی از حکمرانان و مأمورین ستمگر عهد صفوی است با این که یک بار مراتب زورگویی و غارتگری خود را به دولت و مردم نشان داده بود، همین که شنید پادشاه با سپاهیان خود عزم کاشان کرده است، «قاصدان سخندان! بالفایس و تحفه های فراوان نزد اسماعیل قلی خان که در آن زمان مختارالدوله العلیه بود فرستاد، استدعا کرد... که شاه را از آمدن به کاشان منصرف نماید. اسماعیل قلی خان نیز با گرفتن رشوه فراوان شاه را ... از گرفتن کاشان متقاعد ساخت.» ولی سلطان در ملاقات بعدی با خان پیشکشهای

۱. همان، ص ۱۰۶.

۲. قدیخ کرمان، پیشین، ص ۲۷۸. ۳. زندگی شاه عباس اول، پیشین، ص ۲۷۲.

فراوان برای شاه و اطرافیان او فرستاد و با خیال راحت مشغول چپاول مردم کاشان شد. مؤلف نقادانه‌ی افلاک ستمگریهای این سرد را چنین توصیف می‌کند: «... ولی سلطان، شروع درخرابی و ویرانی کاشان کرده دست به پیداد و ستم برآورد و ارباب و سوداگران را به حواله داده و مبلغهای کلی از ایشان گرفت و به این زیادتی اکتفا نکرده پس از آن که آنچه به حس ظاهر داشتند به تصرف آورد. آن جماعت را در شکنجه کشید و در اندک روزی اسوا و اسباب بی حساب از ایشان مشخص ساخت و بعد از آن شروع در کفدن خانه‌های متمولان کرد. در این اثنا یکی از قایدان اهل جهنم به او رسانید که در فلان کاروانسرا مال بسیار از سوداگری که در هند فوت شده و در این جا وارث ندارد پنهان کرده‌اند. به دلالت آن شیطان صفت، آن محل را کردند و موازی دوسه هزار تومان از نقد و جنس ظاهر شده متصرف گشت و به این طمع آتش حرص و شره او شعله کشیده جمع کاروانسراها را کنده به آب رسانید. کاشان که در تمام بلاد هند و دیار چین شهری به آن آراستگی و جمعیت نبود، و بندر اعظم ممالک ایران بود، از ظلم و تعدی و دست انداز آن ضحاک سیرت فرعون صفت به مرتبه‌ای ویران گردید که آرامگاه سلاطین، مکان جغد و روباه گشت و به جای استادان شعرایان، عنکبوتان به نساجی پرداختند، و در آن شهر خرابی به صد درجه از دوران عاملان ظالم درگذشت.»^۱

صدور فرمان کلانتری از طرف شاه سلطان حسین: حکم جهان مطاع شد... عدم رضای کدخدایان و ارباب بنیچه و رعایای الکاء مزبور به کلانتری خواجه محمد تقی، کلانتر آنجا و رضا و خواهشمند چهار دانگه رعایا و ارباب بنیچه به کلانتری خواجه محمد سعید، کلانتر سابق رسیده، حقیقت واقعی آن را عرضه داشت، پایه سریر خلافت مصیر نمایند، در این وقت فشار ایهم به عرض رسانیدند که به موجب محضر علی حده، چهار صد و شصت و نه نفر به کلانتری خواجه محمد تقی راضی و دوهزار و یک صد و بیست و هفت نفر اظهار رضا و خواهشمند به کلانتری خواجه محمد سعید نمودند که از آن جمله نهصد و هشتاد و سه نفر عدم رضا و اظهار شکوه از خواجه محمد تقی و تتمه بدون شکوه او اظهار رضا از کلانتری خواجه محمد سعید مزبور نمودند. بنابراین از ابتدا چهار ماهه تنکوزنیل، کلانتری بلده رشت و توابع را به دستوری که کلانتری سابق مرجوع بود، به رفعت تعالی پناه عزت دستگاه... خواجه محمد سعید شفقت و مکرمت فرموده ارزانی داشتیم... که درهرباب سعی خود را ظاهر سازد و در آبادانی الکاء مزبور مساعی جمیله به ظهور رسانیده نگذارد که از اقویا برضعفا و زیردستان ستم و زیاده واقع شود و نوعی نماید که آثار حسن سعی او یرتواب همایون ما ظاهر گردد و سادات و حکام و مشایخ کرام و اعیان و کدخدایان و جمهور رعایا و عموم متوطنین الکاء مزبور... موسی الیه را کلانتر به استقبال آنجا دانسته از سخن و صلاح حسابی او که موجب رفاه حال رعایا و توفیر مال دیوان بوده باشد بیرون نروند و وزیر و مستوفی الکاء مذکور بی وقوف و شعور و تجویز او و گماشته او مدخلی در توجیحات و تخصیصات و وجوهات دیوانی و خارج المال و استصوابیات ننمایند و یک دینار و یک سن بار بی مهر و نوشته او به هیچ وجه من الوجوه به توجیه در نیاورند و حواله و اطلاق و داد و ستد نکنند و در کل معاملات آنجا نوشته و مهر او را معتبر دانند. و ابریشمی که

حسب الرضا جهت سرکار خاصه شریفه به سلم اتباع می شود به دستور به وقوف مشارالیه خریداری نموده قیمت را در حضور موسی الیه به رعایا بدهند و نوعی نمایند که ستم و زیادتی به رعایا و عجزه، وفوت و فروگذاشت و نقصانی در حال سرکار خاصه شریفه واقع نشود. داروگان الکاء مذکور قضایایی که در میان رعایا سانس شود، در حضور رفعت و معالی پناه موسی الیه و گماشتگان او به تفصیل رسانند، وظیفه رفعت و معالی پناه مذکور آن که نوعی به خدمت مزبور قیام نمایند که حسن سلوک او عند الخالق و الخلاق مرضی و مستحسن بوده، رعایای الکاء مذکوره بدرافه حال و فراغ مال به دعاگویی و دوام دولت بی زوال اشتغال نمایند و اخراجات مملکتی را موافق شرح رقم مطاع که در آن باب صادرگشته به توجیه درآورده یک دینار و یک سن بار به خلاف حکم و حساب در میان رعایا و عجزه به توجیه درنیاورده و در آخر هر سال توجیهاست سال گذشته را با ابواب توجیه و تفصیل بنیچه محال به مهر ارباب و اهالی شریکان درست داشته با قبوض و اسناد جزو به دیوان فرستد که بعد از ملاحظه و رقم عالیجاه... در دفتر عمل نموده محاسبه مفروع سازد... و از فرموده تخلف نورزند و هر ساله رقم مجدد، طلب ندارند و در عهده شناسند. تحریر فی ربيع الاول ۱۱۰۷

نکته جالبی که در این فرمان به چشم می خورد، توجه به افکار عمومی و انتخابی بودن مقام کلاتتری است، بطوری که از مندرجات فرمان برمی آید، مردم از ادامه کلاتتری خواجه محمدتقی اظهار عدم رضایت و از انتصاب خواجه محمدسعید اظهار رضامندی کرده اند و دولت شاه سلطان حسین ظاهراً به پیروی از افکار عمومی، فرمان کلاتتری را به نام شخص خواجه محمد سعید صادر کرده است.

سواد قسمتی از فرمان نادر شاه به جهت داروغگی بازار معسر: در این فرمان پس از بلندمای طولانی، در مورد وظائف داروغه چنین می خوانیم: «... و ارسای به عمل آورده مستحضر معاملات مردم بوده، از زبان ترازو معلوم نماید که کدام یک از کفین سر از حق می زند، سبک سنگی را از سر او بیرون کرده سنگ او را از پله اعتبار دور افکنده، سنگ سارش کند، و هر یک از دکان داران با دستگاه و ترازو سنجان کار آگاه... خیالات و بی دیانتی و تقلب و ناستدینی ظاهر کردند، دکان و دستگاه او را قخته کلاه نمایند که دیگر میان همکاران و همسران از سرزنش نتواند سر بر آورد؛ و طراران عیار و کیسه بران درهم و دینار را مقطوع الید و ممنوع العمل دارد... چون علامات این عمل از وجنات حال زبده الا کفء فلان... به حسب قدر از دیگران گران بارت... داروغگی بازار معسر... به موسی الیه محول و مبدول داشتیم که در تنظیم و تسبیق اسواق... کوشش و تلاش نموده... به گوش هوش و سمع جمع تاجران امین و سوداگران بادین و دکان داران صاحب مایه و ترازو آزمایان بلند پایه و اهل حرفت حذاقت پیشه و صنعتگران دقت اندیشه و بساط اندازان بی بضاعت و خرده فروشان کم استطاعت رسانیده، به تهدید و اندرز از سیاست نواب همایون ما آگاه و خبردار نمایند... که خوش معاملگی را بهین متاع روی بازار خود دانسته... بی الصافی و گران فروشی را که سبب کساد بازار و فساد اعتبار است به کار نبرند. جماعت مزبور، مشارالیه را داروغه بازار و شحنة کار و بار خود شناخته... گوش به امر و نهی او داده

مطیع و منقاد باشند و درعهده شفا سندن...»^۱

حکومت معزالدین محمد غفاری و عبدالرزاق خان درکاشان: در فاصله قتل نادر و استقرار و استحکام حکومت کریمخان زند، شهرکاشان در پناه مقاومت دلیرانه میرزاعزالدین محمد غفاری فرمانروای آنجا که طرفدار کریمخان زند بود، از دست اندازیهای مهاجمین نصوصن ماند. و این وضع تا سال ۱۱۷۰ ادامه داشت. در این سال غفاری را در حمام غافلگیر کردند. پس از آن نیز این مرد همیشه با نیک نامی زیست. چنان که لطفعلی بیگ آذر صاحب تذکره آتشکده سالها بعد از او گفته است.

بر زبان خلق عالم از وضع و از شریف نام دوران معزالدین محمد می رود پس از کناره گیری میرزاعزالدین از حکومت کاشان عبدالرزاق خان داماد وی جانشین او گردید. این رادرد دلیر در دوره طولانی حکمرانی، آثار نیک و کارهای بزرگ انجام داد، و از همه مهمتر این که عمال زکیخان زند و اتباع او را که جملگی متجاوز و ستمگر بودند دستگیر کردند. ولی زکیخان بار دیگر به تکاپو و تلاش پرداخت ولی نیروی کمکی کریمخان زند رسید و جملگی را تارومار کرد. پس از آمدن کریمخان زند به کاشان مردم صمیمانه مقدمش را گرامی داشتند، خان زند نیز عبدالرزاق خان را به مناسبت خدمات صادقانه اش مورد محبت قرار داد.^۲

بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، نویسنده تاریخ طبرستان خطاب به آزمندان و جاه طلبان می گوید: بدیختا... که برای تحصیل لقمه که اول و آخر او گیاه و گناه است چون سگان با آنکه در حشوان هزار استخوان گلوگیر است پهنو دا هدف تیر و گردن دا قرین دنجیر حکم امیر و زبکند. بی این همه صداع دو نانی میسراست چه اقبال این دنیا زیارت صیف و سحابت صیف را ماند، فلا عهده عهد ولا وده وده

تا خرمن عمر بود در خواب بسدم بیدار کنون شدم که گاهی بنماند^۳
در اصفهان و اکثر بلاد ایران هروقت فرماندار یا حاکمی می آمد، مردم به استقبال او می رفتند. چنان که کریمخان پس از رتق و فتق اسور فارس، عازم اصفهان گردید و مردم این شهر با صمیمیت به استقبال او شتافتند و با «قربانی کردن و شیرینی آوردن و پاندا از حریر و دیبا گستردن و نثار ریختن»^۴ او را به شهر خود پذیرفتند.

بنظر دکتر لمپتون «درعهده قاجاریه» خان تاجدار و خاندانش از بعضی جهات آیین مملکت داری سلجوقیان رازنده کردند. و بار دیگر حکومت ولایات به اعضاء خاندان سلطنتی سپرده شد. و این همان راه رسمی است که صفویه تقریباً برانداخته بودند. تبریز مرکز ایالت آذربایجان و مقر ولیعهد

حکام و فرمانروایان درعهده قاجاریه

۱. کلهر، مخزن الانشاء، ص ۴۹.

۲. حسن لرائی، تاریخ اجتماعی کاشان، تهران، ص ۱۵۲ (به اختصار).

۳. تاریخ طبرستان، به اهتمام عباس اقبال، ص ۳.

۴. مستم التواریخ، پیشین، ص ۳۰۷.

شد، فریزر که از نویسندگان اوایل قرن نوزدهم است، می‌گوید که هریک از شاهزادگان قاجار که به حکومت ولایات منصوب می‌شدند، «وزیری» داشتند که او را به پیشکاری شاهزاده گماشته بودند. و اگر شاهزاده بسیار جوان بود، معمولاً شاه یکی از معتمدین را به جهت تعلیم شاهزاده و رتق و فتق اسور همراه او می‌فرستاد.

«در جای دیگر فریزر در باره اسکندر میرزا پسر محمدعلی میرزا پسر فتحعلی شاه که پدرش حاکم مازندران بوده است، می‌نویسد: «... این پسر دستگاهی مخصوص خود دارد، مانند سایر شاهزادگان دارای وزیر و غلامان با نگهبانان محرم و پیشخدمتها و مأموران دیگر است و چندتن از، برادران کهترش که صاحب حکومت‌های جداگانه‌ی نیستند، همان دم دستگاه را دارند. شاهزاده محمدقلی میرزا خانواده‌ای دارد، مرکب از بیست و پنج بچه و حرمی مفصل که مخارج سالیانه او را بسیار سنگین کرده و این تمایل را در او برانگیخته است که با نصب فرزندان خود به حکومت نقاط تابع خود، خویشتن را سبکبار کند... بر روی هم این روش، برای حاکم نشینهای مربوط بسیار گران تمام می‌شود زیرا که باید مخارج یک دربار کوچک و عمال هریس و طماع آنرا متحمل شوند، و در آن واحد مالیات شاه را هم تقریباً بپردازند و از شر این کار کمتر آسودگی دارند.»

قاجاریه عقیده به حکومت استبدادی پادشاه و مقدس بودن وجود سلطان را از صوفیه به ارث برده بودند... فریزر نیز ماهیت حکومت مطلقه ایران را تفسیر و به این نکته اشاره می‌کند که الناس علی دین ملوکهم. سپس می‌نویسد: «چون ماهیت حکومت (درایران) عبارتست از استبداد، و غرور، طبعاً اعمال حکومت هم بدین صفات متصف می‌گردند. اعیان و مأمورین عالی رتبه دربار، مطلقاً محکوم هوی و هوس سلطان مستبدی هستند که... نه تحمل تلخکامی را دارد و نه تاب و توان مخالفت این و آن را. از این رو آنان نیز به نوبه خود نسبت به زیردستان خویش سنگدلی و غرور و تحکم پیشه می‌کنند و این زیردستان اگر بتوانند، بر مردمی که از بخت بد در چنگ قدرت آنان افتاده‌اند اندکی جور و ستم کنند، خشنود می‌شوند. بزرگترین اعیان ایران هرگز دسی بر جان و مال خود ایمن نیست.»^۱

آن‌گاه نویسنده بطور کلی به اثرات شوم این ناامنی در ایران اشاره می‌کند. به عقیده او: «طرز حکومت، خاصه خلق و خوی دو پادشاه اخیر ایران (یعنی آقا محمدخان و فتحعلی شاه) اثر شومی در اخلاق عامه مردم داشته است. مردم به ملک و مال خود ایمن نیستند. و این ناامنی روزافزون و حس حسادت ناشی از آن، ضربتی مهلک بر پیکر درستکاری و پاکدانی عامه وارد کرده است. هر کس می‌خواهد از هر راهی شده پول جمع کند، خاصه از طریق غارت کردن شوربختانی که در چنگ قدرت او افتاده‌اند و مادام که حال بدین منوال است هیچ بهبودی در اوضاع آن سامان پدید نخواهد آمد.»^۲

فریزر درباره فتحعلی شاه داوری منصفانه‌ای می‌کند که در مورد تمام حلاطین مستبد

۱. مالك وزارت در ایران، پیشین، ص ۲۶۰ (نقل از داستان سفرها و ماجراهای من در ولایات ایران، ص ۲۸).

۲. همان، ص ۲۶۰ (نقل از داستان سفر خراسان، ص ۱۹۹).

ایران مخصوصاً در دوره قاجاریه صحیح و صادق است: «او (فتحعلی شاه) به ایران مانند وطن خود که باید آنرا دوست داشته باشد و حفظ کند و ترقی دهد، نمی نگرد، بلکه در آن به چشم ملک استیجادی بی نگاه می کند، که مدت اجاره اش معلوم نیست. از این رو بر خود فرض می داند که تا هنگامی که در رأس قدرتست، آنرا غنیمت شمارد. از آنجا که خاندانش تخت و تاج را با قهر و غلبه به دست آورده اند، در سراسر کشور (شاید به استثنای مازندران که مقر و مسکن ایل اوست) با مردم مانند ملت مغلوب رفتار می کند، و فکر و ذکر او همه این است که تا آنجا که ممکن است هرچه بیشتر از آنان پول بگیرد.»^۱

نظر مالکم در حق حکام و فرمانروایان ایران: مالکم در تاریخ خود به اختیارات قضایی و طرز داوری فرمانروایان ایران اشاره می کند و می نویسد: «که حکام ایران پس از ملاحظه مدارک و اقوال طرفین به فوریت فتوا می دهند و غالباً فتوای نایب می دهند، فقط کاری که دادخواه می تواند کرد، این است که اگر از حاکمی بر وی ظلمی رود می تواند عرض حال خود را به دربار پادشاه کند. در این باب کسی او را مانع نتواند شد. چون به دربار رود، یقین است که عرض او را می شنوند. سبب این است که اگر هم داد مظلوم داده نشود، وقتی از این قبیل شکایتها در باب حکام بلاد و شهرها بسیار شد، بهانه به جهت پادشاه و اولیای دولت خواهد بود که یا او را عزل و جمیع اموال او را ضبط کنند و یا مجبورش سازند تا آنچه از مردم به غلبه گرفته با ایشان قسمت کند. و محال است که عدل و اصلح حکام از این گونه اتهام سالم بماند. زیرا دشمنان در حق وی خصومتی خواهند اندیشید. و چون دستگاه پادشاهی فاسد است، بی گناهی سبب ایمنی نخواهد بود.»

«پس می توان گفت بر حسب رسم عرف، حکام مجبورند به این که ظلم و تعدی کنند تا همیشه استیغای شرم و آزار اولیای دولت را کرده، خود را از رسوایی و عقوبت مصون و محفوظ دارند. همین نوع خرابیها که در حکم عدالت است در جمع و تحصیل مالیه نیز بسیار است.»^۲

حکمرانی عادل و پرکار: سرجان مالکم می نویسد که در دوران پیر آشوب حکومت آقا محمدخان قاجار اسحاق خان که بر دی سیاستمدار و تاجر پیشه بود، در قسمت مهمی از خراسان حکومت می کرد و برخلاف اکثر فرمانروایان مورد محبت و علاقه مردم بود. با این که شش هزار سپاهی داشت، تا کار به تدبیر پایان می یافت به شمشیر متمول نمی شد. «خود را وقف رعیت کرده است و جمیع امور خود را خود صورت می دهد. و در هیچ طرف از اراضی که در تحت حکومت اوست، هر قدر دور باشد ضابط و عمال را یارای آن نیست که بر مردم تعدی یا اجحافی کنند... کسی یکدفعه او را بی کار ندیده است، هیچ کس را بر سرار وی وقوف نیست. اما همه کس را بر عقل وی اعتماد است. از معتبرترین تجار محوطه حکومت، خود اوست، و از این سر به قدر نصف مالیه که از رعیت می گیرد حاصل می کند، جمیع مالیه او را به صد هزار تومان تخمین کرده اند. می هزار تومان از اسلک وی که غالب آن ز خرید است حاصل می شود. چهل هزار تومان از رعایا می گیرد و بیست هزار تومان از منافع تجارت دریافت می شود. گفته شده است که سه هزار شترش همیشه در کاروانهایی که به ایران و هندوستان آمد و شد می کنند به کرایه است.

۱. همانجا.

۲. سرجان مالکم، تاریخ ایران، ترجمه میرزا حیرت، ۲۳، ص ۱۷۴.

میوه خشک و سایر محصولات املاک خود را به دیگر بلاد می فرستد و از محصولات دیگر بلاد می طلبد و می فروشد. به صدق قول و درستی معاملات چنان مشهور است که براتش نه فقط در خراسان بلکه در اطراف کابل و ایران نیز رایج است. اسحاق خان مطالعه کتب بسیار می کند و در تربیت فرزندان خود اهتمام دارد... تربیت حیدریه که دهی کوچک بود، به همت او شهری معتبر شده و مهمانخانه این شهر قریب پانصد مسافر را کفایت می کند...^۱ جز در موارد استثنایی، بطور کلی، حکام و فرمانروایان برای تأمین نظر پادشاه وقت و پرکردن جیب خود، به حقوق مردم تجاوز می کردند، مالکم که در عهد فتحعلی شاه ناظر اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران بود، می نویسد: «حکام ممالک و اضلاع را می توان گفت که در وضع سلوک غالباً متابعت ملوک وقت کنند لکن قانون حکومت به نوعی است که باید همیشه، ایشان، میل به جور و تعدی داشته باشند...»^۲

فرمان حکومت کاشان فرخ خان: فرخ خان بیش از یازده سال به عنوان پیشخدمت خاصه پادشاهی در خدمت محمدشاه بود و گدگانه برای رفع مشکلاتی که در ولایات پیش می آمد مسؤریت می یافت و آثار کفایت از خود به ظهور می رسانید تا اینکه در شوال ۱۲۶۰ به موجب فرمان ذیل علاوه بر حفظ سمت صندوق داری صندوق خانه، به حکومت کاشان منصوب شد. اکنون قسمتی از فرمان حکومت کاشان «... چون از روزی که سلطان علی الاطلاق ... زمام سلطنت و شهریاری را به ید کفایت و کفالت ما گذاشت ... شاهد حال عالیجاه ... مقرب الخاقان فرخ خان پیشخدمت ... (بودیم) از هذلسنه مبارکه لوی نیل خیریت دلیل شغل جلیل حکومت دارالمؤمنین کاشان را، که رعایت احوال رعیتش همواره منظور مرحمت اثر سرکار اقدس همایون است، به انضمام منصب صندوق داری خانه مبارکه به مقرب الخاقان مشارالیه مفوض و مرجوع فرمودیم، در کمال صداقت و راستی در ترفیه حال رعایا و سکنه دارالمؤمنین کاشان و آبادی ساکن و رونق کسب و زرع و اجرای قنوت و وصول و ایصال مالیات کوشد، آسایش خلق خدا را سرمایه ارتقای مدارج علیا و معارج قصوی دانسته ولایت را آباد و رعیت را به صلاح و سداد خرسند و شاد دارد، و چشم از اجحاف و تعدی و ستم شریکی فیما بین رعایا پوشیده، اشراف و آحاد را وقتی به سزا نهد و الواط اشرار را گوشمالی به جزا دهد... در این دو شغل جلیل و خدمت نبیل آسودگی رعایا و برابری و صرفه و غبطه دیوان اعلی را مایه اعتبار و منشأ افتخار خود دانسته... عالیجنابان فضایل و فواضل اکتسابان ... علما و فضلا و سادات رفیع الدرجات و عالی جاهان رفیع جایگاهان عمال و کدخدایان و ریش سفیدان و عامه رعایا و کفایه برابری دارالمؤمنین کاشان مقرب الخاقان فرخ خان را صاحب اختیار و حاکم بالاستقلال خود دانسته از سخن و صلاح و صوابدید حساسی او تخلف و الحراف نوزند... حاکم کاشان کمال احترام را از علما و فضلا منظور داشته، رعایت حال لغرا و ضعفا و رعایا را از دست نداده نهایت سلوک را مسلوک دارد. شوال المکرم سنه ۱۲۶۰...»^۳

پس از چندی چند نفر در صدد شکایت از فرخ خان برمی آیند، وی در مقام دفاع شرحی به حاج میرزا آقاسی می نویسد. صدراعظم نیز در حاشیه خطاب به فرخ خان می نویسد: «... به تهمت

۱. همان، ج ۳، ص ۸۵. ۲. همان، ص ۲۲۳.

۳. فرخ خان امین الدوله، پیشین، ص ۳ به بعد.

نمی‌توانند به تو چیزی ببندند. کاشان مردمان بیکاره بسیار دارد. لوطی بازی درمی‌آورند، خاطر جمع باش به قدرت بنویس مشغول تعمیر کاشان باشد، شاید آبی برای آنجا پیدا کنیم...»
سولتیکف در کتاب مسافرت به ایران که در عهد محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی به رشته تحریر درآمده است، طرز رفتار مأمورین حکومتی را با مردم چنین شرح می‌دهد:

«... لباس پوشیده با چهار فراش برای گردش در بازار رفتن، مجبور شدن که از فعالیت نوکرها جلوگیری کنم. چه آنها با ضرب چماق و لگد، اشخاصی را که در سر راه ما بودند از پای درمی‌افکندند. رسم این مملکت از این قرار است، چند روز قبل از رسیدن ما، چون گدای بی‌سروپای بدبختی، دست به جانب یکی از اعیان دراز کرده بود، توسط فراشها خوب کتک خورده بود. حتی پیرمردان را از سر راه من دور می‌کردند، یا ریش آنها را می‌کشیدند یا مشت به صورت آنها می‌کوفتند، زیرا به هر صورت باید عبور یک مرد مشخص «نجیب آدم» تأثیر خود را بخشیده و به ضرب چوب معلوم گردد که این تنها وسیله تظاهر احترامی است که شان آن شخص ایجاب می‌نماید. اگر سرنوشت انسانهای بدبخت این است، لزومی ندارد بگویم خران و اشتراکی که به این بدبختی گرفتار و در سر راه گردش و تفریح من واقع شده بودند خوب کتک خوردند. من واقعاً از این سروصدا و از این توفان ضربات که موجب بی‌گناهی من بودم گیج شده بودم. اگر بعدها قلب من سخت نشد و به این عادت وحشیانه خوی نگرفت، دلیل آن عدم تأیید لزوم این روش، برای نگهداری اهمیت و امتیاز اروپاییان توسط نمایندگان خارجی مقیم این مملکت نبود...»^۱

حکام و مأمورین ادارات در عهد امیرکبیر: امیر در دوران زمامداری، سعی کرد که حکام و مأموران دولتی برخلاف گذشته به مردم ظلم و ستم روا ندارند. یکی از مورخان درباری می‌گوید: امیر «چنان نظم و نسقی داد که هیچ قادر مطلق بر بیچاره فقیری نمی‌توانست تعدی کند...»^۲

سخن خود امیر در نامه ۸ رمضان ۱۲۶۸ به جان داود، این است: «قرار در کار حکام داده شده است که یک نفر جرأت یک دینار تعدی به احدی ندارد.»

به حاکم گیلان در ۲۸ ذیحجه ۱۲۶۷ این طور دستور می‌دهد: «... برفوق عدالت رفتار نماید که احقاق حق بشود، اغماض و چشم پوشی ابداً در میان نباشد که... مغایر عدالت است.»

باز در همان نامه تأکید می‌کند، البته «منتهای اهتمام را در اجرای حقوق ثابت و رفاهیت و آسودگی مردم خواهید نمود.»^۳

این رویه امیر را لسان‌الملک سپهر انتقاد می‌نماید: «خواستاری و شفاعت را مقبول نمی‌داشت و از سرزنش و شفاعت ملول می‌شد.» این مورخ درباری ندانسته بود که حکومت عدل، مستلزم اجرای قانون است و شرط اجرای قانون اعمال قدرت صالح است. فلسفه سیاست راه دیگری را نمی‌شناسد. امیر در سایه اجرای قانون، امنیت مدنی بی‌سابقه‌ای در ایران برقرار

۱. پیرس الکسیس سولتیکف، مسافرت به ایران، ترجمه دکتر محسن مینا.

۲. صدرالتواریخ (سخن خطی).

۳. امیرکبیر و ایران، پیشین، ص ۲۰۷ به بعد.

نمود. وزیر مختار انگلیس پس از فتح مشهد به دست نیروی دولتی و برانداختن فتنه سالار، به اعجاب می‌نویسد: «مهمترین مطلبی که جلب توجه می‌کند، این است که سربازان در همه مدت در شهر رفتار درستی داشتند و از انضباط نظامی با فراتر ننهاده‌اند، و مانع گردیدند که به مردم مشهد تعدی و آزاری برسد.» این درست خلاف آیین شمشیربندان بود، که در دوره‌های پیش داشتند... کوشش داشت مردم به حقوق خود آگاه گردند و حتی در مقام حق طلبی برآیند و در هر مورد در حق کسی که مورد دستبرد اهل دولت واقع می‌گردید و مظلومی دادخواهی می‌نمود، شرح آن را با نام و نشان در روزنامه نوشته و اعلام می‌کرد که از چه قرار آیین عدالت اجرا گشت. شگفت این که در همان روزنامه به حاکم گیلان دستور رفت که زیاده از مالیات مقرر از مردم گرفته نشود و نیز مأموری از جانب دولت روانه گردید که «ابلاغ این حکم را برعموم اهالی گیلان و طالبش نماید که زیاده از مبلغ منظور ندهند» طرفه این که از جمله ایرادهایی که پس از عزلش بر او گرفتند، این بود که «... از حق نوکر (دولت) کم می‌کرد و به طریق بدعت به رعیت می‌افزود.»^۱ از اقدامات جالب امیر حمایت کشاورزان بود. «شیل» به «پالمستون» می‌نویسد: «طبقه زارع را از ستمگریهای گذشته عمال دولت رهایی بخشید.» نویسنده حدودالتواریخ می‌گوید: «در عهد امیر چنان نظمی به کار برد، که گران را از گوسفندان هراسی بود... و جمیع رعایا به بودن امیر راضی بودند. ولی اعیان مملکت چون مجال تعدی و خودسری نداشتند به عزل او کوشیدند و آخر پشیمان شده و قدر و مرتبه امیر را شناختند که بقاء دوام او باعث نظام ملک و ملت بود... امیر قدرت خود را در راه مصلحت عمومی به کار برد.» در دوره قاجاریه هیچ‌گاه قدرت مرکزی به حد روزگار امیر نرسیده و هیچ‌گاه اداره امور کشور به آن اندازه متمرکز نگشت. همه ایلات دورافتاده سرحدی به فرمانبرداری پایتخت سر نهاده‌اند... «از ایلات و عشایر فوجهای جدید سرحدی به وجود آورد که از ابتکارهای ارزنده اوست... گردنکشان و شورشیان را برانداخت.^۲ در انتخاب حکام و فرماندهان لشکری و استانداران مراقبت فراوان می‌نمود.» در نامه‌ای به شاه می‌نویسد: «برای کار قشون آذربایجان جز میرزا موسی و میرزا مصطفی، احدی صلاح نیست. میرزا ابوالقاسم بی‌استخوان و طماع است. آذربایجان قایم مقام و امیر نظام دیده، این گونه آدمها مثل میرزا ابوالقاسم و میرزا صادق در آنجا نمود نمی‌کنند. آذربایجان جای سلطنت و جان سلطنت است، شوخی نیست.»^۳

وضع حکام در عهد قاجاریه: موریر ضمن توصیف گفتگوهای خود با نایب السلطنه (عباس میرزا) می‌گوید: «بعد موضوع حکمرانی شاهزاده در آذربایجان به میان آمد و شاهزاده از طرز حکومت خود قدری صحبت نمود و اظهار کرد، اولین قدم برای ایجاد یک حکومت صحیح، این است که حکمران رعایا را تحت حمایت خود قراردادد و برای همین مقصود است که من فروش حکومت‌ها را قذفن کردم تا دیگر هر کس نتواند با دادن مبلغی زیادتر از سایرین به حکومت برسد. فعلا این عمل در تمام ایران حکمفرماست، هیچ باور نمی‌کنید که من در جلوگیری از این عمل بد، چقدر متحمل زحمت شده‌ام. مثلا با دادن یک مقرری

۱. روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره ۵۰.

۲. امیرکبیر و ایران، دکتر آدمیت، پیشین، ص ۲۰۹.

۳. همان، ص ۲۱۰.

دوازده هزار تومان به یک نفر که حاکم سراغه و اطراف و نواحی آن باشد، تمام بدهی هر رعیتی را که باید به دولت بپردازد، با جزئیات روی کاغذ می آورم و به دست او می دهم و میزان مالیاتی را هم که باید سالیانه به دولت بپردازد با جزئیات روی کاغذ می آورم و به دست او می دهم. بعد، قدغن می کنم دیناری اضافه بر این مبلغ از رعیت گرفته نشود، ولی حکام به این مبلغ به هیچ وجه قناعت نمی کنند و سی خواهند خودشان به هر میزان که مایلند بگیرند و رعیت را زجر و شکنجه کنند و صدمه بزنند. ولی حاضر نیستند به یک مقرر معین سالیانه قناعت کنند. از طرف دیگر اطراف این حکام را یک دسته متملق و چاپلوس گرفته اند و اورا تحقیر می کنند از این که نمی تواند به رعایا و زارعین صدمه زده اسواال آنها را غارت کند.»^۱

حکومت شاهزاده ها حرمسرای فتحعلی شاه و دستگاه پر عرض و طول و مجلل آن در تاریخ شرق شهرت فراوان دارد. کلنل دارویل انگلیسی که در سال ۱۸۱۳ به ایران آمده است عده زنان فتحعلی شاه را ۷۰۰ و تعداد فرزندانش را ۶۴ پسر و ۱۲۵ دختر ضبط کرده است. «...تمام این شاهزادگان و شاهزاده خانها از دولت حقوق می گیرند. و گذشته از آن، حکومت شهرهای ایران به دست شاهزاده هاست و غالب آنها سالهای متعددی و متوالی در یک شهرستان فرمانروایی می نمایند و مانند ملخهای گرسنه، دسترنج دهقانان ایران را بلع می کنند و گاهی به جان هم می افتند و حتی پسرهای یکدیگر را به هلاکت می رسانند.»^۲

واتسن که در زمان ناصرالدین شاه به ایران مسافرت کرده است، می نویسد: «تمام فرمانروایان ولایات و شهرها برای انتصابی که نصیبشان می شود باید پول بدهند و این مقام را نه فقط برای مدت معینی برعهده خواهند داشت، بلکه تا وقتی که نظر لطف همایونی شامل حال آنهاست.

«فرمانروایان استانهای بزرگ، اختیار صدور حکم اعدام را نیز نسبت به زیردستان خود دارند، رجال بیشتر از حد انتظار در مقام خود باقی می مانند و انفصال هم در اثر بی لیاقتی نیست، بلکه بیشتر منوط به میزان آز و هوس یا نیازهای رئیس مملکت است. مأسورین و متصدیان مقاسها در دوران قدرت به قدر کافی بهره برداری مالی می کنند تا قادر باشند وقتی که مقام خود را از دست می دهند مقام دیگری را با پرداخت پول، برای خود فراهم کنند. مردم کمتر جرات می کنند از فرماندار ستمگر شکایت کنند، اما وقتی که فرماندار بسیار پلیدی برای یک ناحیه یا ولایتی منصوب می شود، مردم گاهی به وسیله تقدیم هدیه به پادشاه درخواست می کنند که آن حاکم منفور به محل دیگری انتقال یابد...»^۳

حسنعلی خان اسیر نظام گروسی (متوفی به سال ۱۳۱۷) ضمن نامه نیش دار وطنز آسیری که به قوام الدوله نوشته است، چنین می گوید: «... آن وقت که میرزا عباس خشک و خالی بودی، بنده مخلص و معتمد سرکار بودم و بر صدر اعظمی و ریاست سرکار قول گذاشتم. حالا که قوام الدوله وزیر داخله و کیل آذربایجان و محرم اسرار سلطنت و فلان و فلان هستید،

۱. تاریخ روابط ایران و انگلیس، بیشین، ۱۳، ص ۱۶۱، به بعد.

۲. ماخوذ از مقاله آقای سادات نوری در مجله وحید، سال چهارم، ص ۵۰۸.

۳. تاریخ ایران در دوره قاجاریه، ترجمه وحید مازندرانی، ص ۱۹، به بعد.

اگر دعوی الوهیت بکنید آما و صدقنا. کدام احق مطلق است که جلالت شأن شما را نداند... این که فرموده بودید تمام آذربایجان را می خورم و لقمه ای از آن به دهن جنابعالی نمی اندازم، بلند می دانم که دهن جنابعالی را باید دوخت اما به ولایت مطلقه علی (ع) که خود من آش نخورده دهن سوخته ام. و بالفرض که این طور نباشد و تمام آذربایجان را بخورم، در صورتی که جنابعالی تمام ایران را بلغ می فرمایید، بگذارید من هم شاگرد مدرسه جنابعالی باشم و تمام آذربایجان را بخورم، دیگر از جان من چه می خواهید؟»

وی ضمن نامه دیگری به آشفتگی اوضاع اجتماعی ایران در عهد ناصرالدین شاه اشاره می کند: «به طریق کنایه شرحی از ایران خودمان شکایت فرموده بودید. حق به جانب ذات عالی است. من بنده هم اوقات توقف اسلا مبول هرگاه این مملکت خراب را در خواب می دیدم، سراسیمه با کمال وحشت بیدار می شدم و شکرها می کردم که خواب بوده است. ولی بعد از آن که به ایران آمدم، بطوری گرسنگی کشیدم که سنگک خالی را مایده آسمانی پنداشتم... به قدری از مامودین تعدی دیدم که خوردن صدچوب ناحق و دادن صد تومان جریمه را حکم داوری می دانم، از علما چیزها دیدم که فتوای قتل مظلومی، حکم حق و نص حدیث است. از واعظین و ذاکرین دروغها شنیدم که عنقا و کیمیا را باور کردم... روز یکشنبه ۲۹ ربیع الاول ۱۲۱۲.»

در سیاحتنامه ابراهیم بیگ بسیاری از سنن اجتماعی و عادات ناپسند فرمانروایان ایران مورد انتقاد شدید قرار گرفته است: «... ناگاه از طرف دیگر صدای دورباشی بلند شد، از هر طرف بانگ می زدند برو پیش، بایست، آستین عبا را بیوش! من در کمال حیرت بدان سوی نظر کردم، دیدم یک نفر جوان بلند قامت، که سیبلیهای کشیده داشت، سواره می آید و سی چهل نفر با چوبدستی بلند به ردیف نظام از دو طرف او می آیند و در پیشاپیش آنان یک نفر سرخپوش دیوچهر، در پشت سر آن ده بیست نفر سوار با تیپ می آیند. از آنها پرسیدم که این چه هنگامه است؟ گفت: حاکم شهر است به شکار میرود. به ما گفت راست ایستاده، هنگام عبور آن کرلش و تعظیم نمایید چنان که دیگران می کنند. چون نیک نظر کردم دیدم هی از چهار جانب و شش جهت سجده است که مردم می کنند. او هم ابدأ به روی بزرگواری خود نیارود. از چپ و راست هی سیبلیهای خود را تاب می داد، گفتم هرگاه تعظیم نکنم چه می شود؟ گفت... گویا از حیات هم سیر شده اید؟ گفتم نه، هزارگونه آرزو در دل دارم. در نهایت ادب راست ایستاده، هنگام نزدیک شدن حاکم در کمال فروتنی رکوعی به جای آوردم، رسیده بود بلایی ولی به خیر گذشت. چون تا کنون این وضع را در هیچ جایی ندیده بودم، خیلی تعجب کردم، گفتم آبادباشی ایران، حاکم شهری مانند لندن که دارای هفت میلیون جمعیت است، از هرجا تنها می گذرد و احدی اعتنا به شأن او نمی کند، انشاء الله حاکم یک ولایت کوچک ما این قدر جلال و حمیت دارد. سلطنت باید این طور باشد. گفتم: آقای رضا، حاکم جیره موجب این همه جمعیت را از کجا می دهد؟ گفت: ایفان موجب ندارند. گفتم پس چه می خوردند؟ گفت: صبح تا شام در کوچه و بازارها می گردند، هرجا دو نفر با همدیگر دعوا کنند نزد فراشباشی می برند. هرگاه دعوا خالی از اهمیت است دو تومان فراشباشی و پنج قران نایب و دو سه قران هم این فراشان می گیرند سرخص می کنند. اگر دعوا قدری بزرگتر باشد، یکی از پیشخدمستان

یا امیر آخور و یا تفنگدارباشی و یا آبدار و یا قهوهچی بدان کار مأسور می‌شوند، صد یا پنجاه تومان برشاهزاده و ده بیست تومان برای خودشان به‌عنوان جریمه، تعارف می‌گیرند. من از شنیدن این سخنان درجای خود خشک شده از سیاحت بیزار شدم...»

دیگر از کسانی که طرز حکومت فرمانروایان ایالات را به‌صورت نمایشنامه مورد انتقاد قرار داده و نقاط ضعف، و اعمال ناروای آنان را برملا ساخته است، میرزا آقای تبریزی است. این ایرانی اصیل و باذوق، با پیروی از روش میرزا فتحعلی آخوندزاده، نمایشنامه‌هایی انتقادی به زبان فارسی نوشت. در این نمایشنامه‌ها صحنه‌های تاریک و وحشتناکی از استبداد و قالون‌شکنی عصر ناصری توصیف شده است. آخوندزاده بانی نمایشنامه‌نویسی در مشرق-زمین، از سه نمایشنامه میرزاآقا، طریقه حکومت زمان‌خان را بهتر و دلنشین‌تر تشخیص داده است، و ما قسمتی از این نمایشنامه را برای اطلاع خوانندگان از اوضاع اجتماعی آن دوران نقل می‌کنیم:

www.Bakhtiaries.com

طریقه حکومت زمان‌خان...

پرده دوام:

میرزا جهانگیر خان (به‌خان حاکم می‌گوید) خان‌جان، این تقصیر شماست. ناظر راست می‌گوید. آخر این‌طور حکومت نمی‌شود که شما می‌کنید نه مداخله، نه چیزی. امثال شما روزی صدتومان مداخله دارند، شما مرده‌شوری، دیگر ضامن بهشت و دوزخ مرده که نیستی. چند صباحی که حکومت دارید چهارشاهی مداخله خودتان را بکنید و راه بروید. گور پدر رعیت! آنکه صاحب رعیت است در فکر نیست، دیگر شما را کجا می‌برند؟ این حکومتها اعتبار ندارد، فردا یکی پیدا می‌شود پیشکش می‌دهد حاکم می‌شود، باز شما و تهران و کنج خانه. تا این‌طور نشده است شری، شلتاقتی، تقی-بگیری، نقی بیندی، رشوه‌ای، مداخلی... بیحالتی تاکی تا چند؟

خان حاکم (آهسته) مگر حاشیه‌نشینها می‌گذارند آدم درست حرکت بکند؟ (آشکار) شما راست می‌گویید، همه اینها تقصیر فرائشباشی است.

فرائشباشی چرا سرکار خان، من چه تقصیر دارم، چه کم خدمتی شده است؟ شما چه تعهدات به‌من کردید و چه راه مداخله نشان دادید؟ مدتی است نه یک شرابخور گرفتید و نه از جنده‌ها خبر دارید و نه یک هابیهویی و نه یک دو تومان مداخلی... بافرائشباشی گری نمی‌دانی، یا به‌من راست نمی‌گویی، کدام یکی است؟

فرائشباشی (پیش آمده و می‌گوید) یقیناً قوه حافظه خان تمام شده است. پرریوز به‌خلاف این نصیحت می‌کردید، حالا طور دیگر حرف می‌زنید، نمی‌دانم از این فرمایشات چه منظور دارید؟

خان حاکم این روزها بسیار بی پول شده‌ام. قسط میزان ولایت هم پرداخته نشده است. بین شرابخوری، جنده‌بازی، مداخل هوایی پیدا بکن، اینطور کار از پیش نمی‌رود.

فراشبازی شما سرخص بکنید تا من خدمت بکنم، پرویز به خلاف این می‌فرمودید (بیرون می‌آید، صدا می‌کند) بچه‌ها، یکی دهباشی قاسم را صدا کند! (دهباشی قاسم می‌آید تعظیم می‌کند) دهباشی!

دهباشی بله قربان!

فراشبازی این روزها خان حاکم بی پول است و برای یومیته کار خانه معطل است. قربان در این صورت چه باید کرد؟

فراشبازی آخر بین یکی از جنده‌های معروف را گیر بیاور، یک چهل پنجاه تومانی از میان در آر.

دهباشی کدام یکی را، چطور؟

فراشبازی آن خانم کاشی کجاست؟

دهباشی توبه کرده است و شوهر دارد.

www.Bakhtiaries.com

فراشبازی بیگم شیرازی چه می‌کند؟

دهباشی ناخوشی کوفت گرفته از کار افتاده است.

فراشبازی سکینه عرقچین دوز چطور است؟

دهباشی آن که پیر شده است، حالا جاکشی می‌کند.

فراشبازی زیورگیس بلند چه فند است؟

دهباشی اسروها سجان زیور پهن است، با سیرآخور رفیق شده، فیل هم نمی‌تواند بد او حرف بزند.

فراشبازی صاحب‌جان که این اوقات خوب از آب درآمده است، همه تعریف او را می‌کنند.

دهباشی حرف صاحب‌جان را نمی‌توان زد. از میرزا عیسی وزیر آزادنامه در بغل دارد و مداخلهای خالصجات شاهی تیول ایشان تشریف دارد.

فراشبازی هان، هان، یادم آمد. کوکب شاهوردیخانی. دیگر بهتر از آن نمی‌شود: عاشق کش و طرار و گوش‌بر و از همه شیوه‌ای اطلاع دارد. البته او را

پیزید، یکی از این تاجرهای کلفت را دام‌بیندازد، بگیرد بلکه دوست سیصد تومان دست و پا کنیم.

دهباشی بله بله. درست فرمودید، خوب پیدا کردید. من او را می‌بینم و قراری می‌گذاریم. البته یکی را به دام خواهد کشید، منتها چیزی هم به خودش

می‌دهیم.

فراشبازی ده برو تدبیری بکن. به‌مرگ داداشم که منصب فیات کدخدا را برای تو خواهیم گرفت.

دهباشی سایه شما که بر سر ما باشد خودمان کدخداییم، اما منصب دیوانی چیز